مسئلهٔ سبک در ترجمهٔ ادبی

علی صلح‌جو

وقتی گفت‌وگوی خزاعی‌فر را با محمود حدادی خواندم (مترجم، ش۷۲، پاییز۱۳۹۹)، به ذهنم آمد که خزاعی‌فر چه سال‌هایی را صرف «سبک» کرده است، و ظاهراً هنوز هم دل‌مشغولی آن را دارد، و البته به‌درستی. از همان ابتدا که او این بحث را شروع کرد، احساس من این بود که پیمودن راهی صعب را برگزیده است. البته از آن زمان تاکنون، بر اثر مقالاتی که او نوشته و گفت‌وگوهایی که با مترجمان کارکشته ترتیب داده بسیاری از گوشه‌های تاریک این موضوع ظریف روشن شده است.

برای نشان‌دادن مشاهده‌ای شخصی دربارهٔ این موضوع به گذشته‌های دور برمی‌گردم. سال‌های آخر دههٔ چهل بود و من به خواندن رمان که اغلب ترجمه بودند علاقه داشتم، به‌خصوص رمان‌های «سازمان کتاب‌های جیبی» که خود بخشی از فرانکلین بود و من ویراستار برخی از آنها هم بودم. فقط علاقه‌مند خواندن رمان نبودم؛ از آن بیشتر، نقدها و نظرها و هرآنچه را دربارهٔ آنها در مجلات ادبی آن دوره منتشر می‌شد دنبال می‌کردم. بیشتر نقدها نقد مقابله‌ای بود که متأسفانه هنوز هم پس از حدود پنجاه سال، در همچنان بر همان پاشنه می‌چرخد. اما بودند تک‌وتوک منتقدانی که تأکیدشان نه بر دقت و امانت، که بر سبک و لحن بود. نامشان را به‌یاد ندارم اما به‌گمانم اینها اغلب کسانی بودند که ادبیات انگلیسی را در دانشگاه‌های خارج از ایران آموخته و پس از فارغ‌التحصیلی و گاه نیمه‌تمام به ایران برگشته بودند. من که مشتاق و کنجکاوِ سردرآوردن از سبک و لحن بودم با دقت سخنان آنها را می‌خواندم اما چندان چیزی دستگیرم نمی‌شد. علتش این بود که آنها فقط به مسئله اشاره می‌کردند و آن را نمی‌شکافتند. مثلاً، می‌گفتند «لحن این اثر در ترجمه خوب درنیامده است.» یا «سبک ترجمه با سبک متن اصلی هماهنگ نیست.» اما هرگز جمله یا پاراگرافی را که از این لحاظ نارسایی داشت بازنویسی

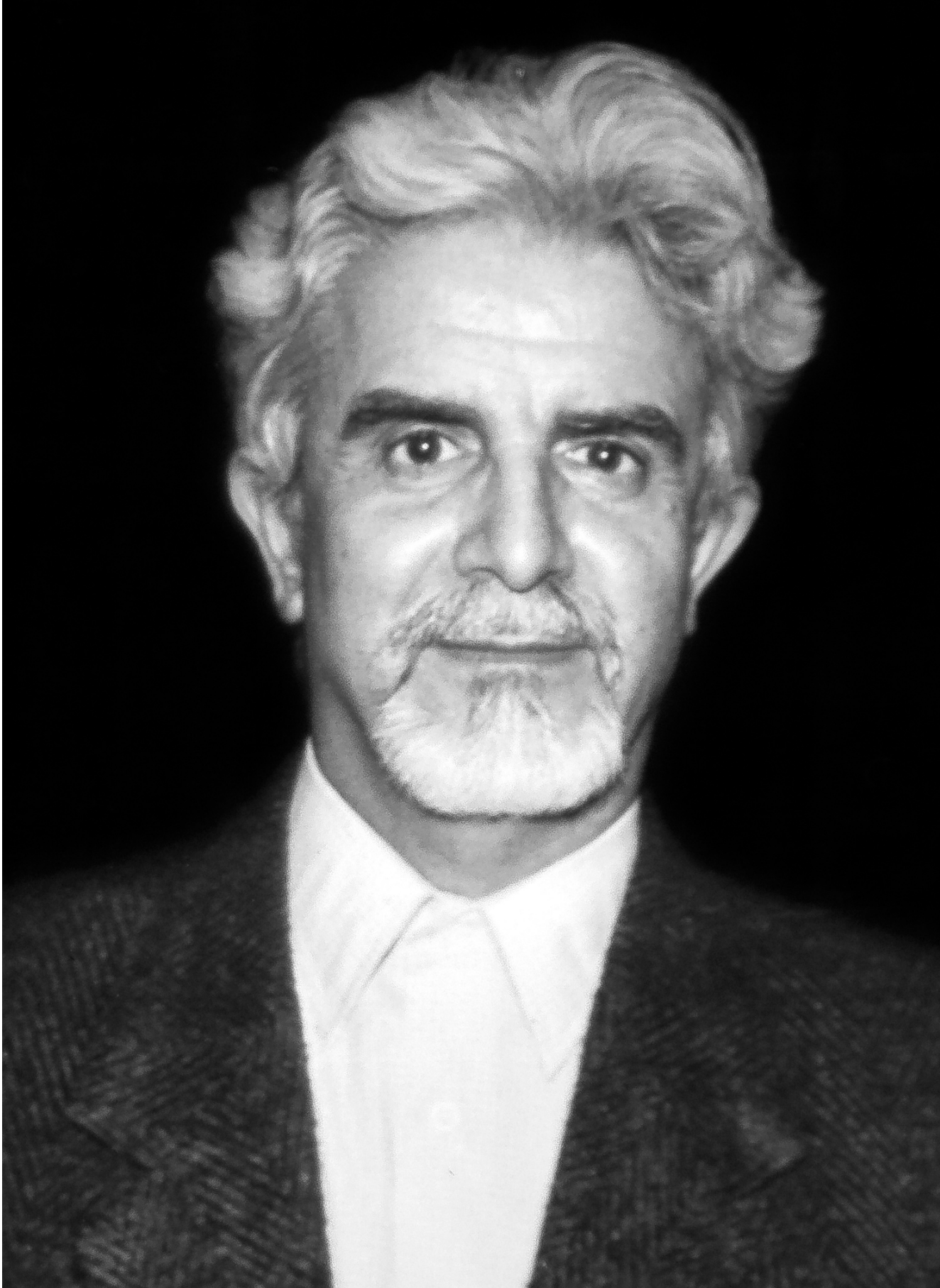

نمی‌کردند تا بشود در مقایسه به تفاوتی ملموس دست یافت. این ایرادها به لحن و سبک چه‌بسا درست بود اما ازآنجاکه باز و شفاف نبود، نه خواننده را راضی می‌کرد و نه به خود مترجم ایده‌ای می‌داد تا در ترجمهٔ احتمالی بعدی‌اش به آن جنبه‌ها توجه داشته باشد.

اکنون که از پایگاه دانش فعلی زبان‌شناسی و مطالعات ترجمه به موضوع نگاه می‌کنم، آنها را در این ایرادگیری محق می‌بینم بدون اینکه همهٔ مترجمانی را که این ایراد به آنها گرفته می‌شد مقصر بدانم. محق بودند چون‌که برخی از ترجمه‌ها آشکارا خارج از سبک و لحن اثر بودند. اما محق نبودند، چراکه برخی از ترجمه‌ها احتمالاً سبک و لحن را ***در حد امکان*** رعایت کرده بودند، اما همچنان از نظر آن منتقدان ناکافی بود. البته آنها در دیدن این ایراد صادق بودند اما این صداقت ریشه در موضوعی داشت که خواه‌ناخواه به برداشتی نادرست می‌انجامید. بیشتر کسانی که ترجمه‌ها را از نظر سبک یا لحن نارسا می‌دیدند تحصیل‌کردگان ادبیات انگلیسی یا فرانسوی در دانشگاه‌های اروپا و امریکا بودند، و این آثار را قبلاً ***به زبان اصلی*** خوانده بودند. نکتهٔ اصلی قضیه در همین پیش‌خوانی بود. مسلماً در هر ترجمهٔ ادبی، هرقدر هم که مترجم قوی باشد، چیزی ازدست می‌رود. بنابراین، کسی که بتواند متنی ادبی را به زبان اصلی بخواند، ترجمه هرگز نمی‌تواند او را راضی کند. به‌نظر من بسیاری از این داوران به این نکته آگاه نبودند. به‌عبارت دیگر، متوجه نبودند که از چه پایگاهی نظر می‌دهند. آن که از سرچشمه می‌نوشد هیچ آب دیگری برایش گوارا نیست. نکتهٔ دیگری که به‌احتمال زیاد به آن هم توجه نداشتند ناممکن‌بودن انتقال کامل ظرایف ادبی در ترجمه است. منظور این است که چه‌بسا برخی از آن مترجمان لحن و سبک را کاملاً رسانده بودند اما این منتقدان بودند که نمی‌دانستند «کاملاً» در عالم ترجمه یعنی «در حد امکان» چون‌که ساختار هیچ دو زبانی، در هیچ‌یک از سطوح واژگان، دستور و بلاغت، یکسان نیست. این تجربه برای کسانی که فیلم‌های سینمایی اقتباس‌شده از آثار ادبی را دیده‌اند نیز آشناست. اکثر آنهایی که قبلاً اثر را خوانده‌اند گفته‌اند اقتباس سینمایی (در اصطلاح یاکوبسن، ترجمهٔ بین‌نشانه‌ای) راضی‌شان نکرده است. بنابراین، در بحث از موضوعاتی چون سبک و لحن دو نکته را باید در نظر داشت. اولاً، سبک و لحن را به‌سختی می‌توان «توصیف» کرد و به‌صورت ملموس نشان داد. ثانیاً، در داوری دربارهٔ منتقل‌شدن یا نشدن آن در ترجمه باید محدودیت‌های ترجمه را درنظر گرفت. البته، شاید در یک مورد بتوان ایدهٔ ملموس‌تری از آن گرفت. گاه پیش می‌آمد که در همان زمانی که منتقدی دربارهٔ سبک و لحن اثری نظر می‌داد دو یا سه ترجمه از آن اثر در دسترس بود. در این صورت، هنگامی که منتقد روی یکی از آن ترجمه‌ها انگشت می‌گذاشت و آن را از لحاظ سبک و لحن بهتر می‌دانست، می‌شد رفت و این

تفاوت را بعینه دید.

البته، موضوع سبک جنبهٔ قابل بحث دیگری هم دارد که اگرچه در یکی دو دههٔ اخیر بیشتر مطرح بوده است، ریشه‌اش به گذشته‌های دورتر برمی‌گردد. دربارهٔ نقش مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین اینجا و آنجا نوشته شده است. فرانکلین نخستین نشری بود که اعلام کرد ترجمه‌ها را با اصلش مقابله می‌کند، و این کار را کرد و کتاب‌های پاکیزه‌ای، در قیاس با آن زمان، بیرون داد. این اقدام از یک طرف به عالم نشر کمک کرد، و از طرف دیگر سبب شد مترجمان انضباط کاری بیشتری پیدا کنند. برخی که اهل حساب‌وکتاب نبودند و بعضی دیگر که تحمل دیدن اشتباهات راه‌یافته به ترجمه‌شان را نداشتند به‌طرف فرانکلین نیامدند و به راه خود رفتند، اما عده‌ای دیگر که خواستار نشری معتبر از اثر خود و همچنین پیشرفت در کار خودشان بودند مشتاقانه به این کانون انتشاراتی مترقی روی آوردند، و در این میان مترجمان بزرگی جذب فرانکلین شدند که نثرشان برای ویراستاران فرانکلین الهام‌بخش بود.

اما این محفل مدرن نشر، تأثیری منفی و البته ناخواسته هم به‌جا گذاشت. من دربارهٔ این نکته قبلاً هم در جایی نوشته‌ام اما تاکنون در نوشته‌های مربوط به فرانکلین ندیده‌ام کسی به آن اشاره کرده باشد. قبلاً اشاره شد که ضوابط فرانکلین برای نشر و به‌خصوص اعلام عمومی وارسی کلمه‌به‌کلمهٔ ترجمه‌ها سبب شد دقت مترجمان بسیار بیشتر شود. اما این موضوعِ فی‌نفسه خوب، به‌اصطلاح تالی فاسدی هم داشت. فرانکلین به‌درستی می‌خواست ترجمه‌ها دقیق باشند، اما برخی از مترجمان برداشت نادرستی از «دقت» کردند، و متأسفانه سنگ بنای نادرستی برای ترجمه گذاشتند که آثار مخربش را هنوز می‌بینیم: ترجمه‌هایی که از فرط دقت نامفهوم شده‌اند. جبروت ویراستاران فرانکلین سبب شد مترجمان به‌اصطلاح «شلخته» خود را اصلاح کنند، اما همین فضا باعث شد بعضی دیگر از مترجمان «از آن‌سوی بام بیفتند.»

یکی از تأثیرات منفی این اتفاق به موضوع «سبک» مربوط می‌شود. همین‌جا باید گفت که نشان‌دادن تلقی نادرستِ انتقال سبک از طریق گ رته‌برداری‌های نحوی را مدیون گفت‌وگوهای خزاعی‌فر با برخی از مترجمان در مجلهٔ مترجم هستیم. از پاسخ‌هایی که این مترجمان در این گفت‌وگوها می‌دادند معلوم بود که تصور روشن و درستی از سبک ندارند و اگر هم اندکی دارند نمی‌توانند آن را توضیح دهند. در این میان، مشخص شد که برخی از آنها هم، بدون اینکه شفاف بیان کنند، مهم‌ترین ابزار انتقال سبک را گرته‌برداری‌های نحوی می‌دانند. این مترجمان با این تلقی از سبک گاه چنان در واردکردن الگوهای نحوی زبان خارجی به زبان فارسی افراط

می‌کردند که ترجمه قابل‌فهم نبود یا باید با تلاشی در حد کشف رمز آن را فهمید. یکی از استدلال‌های مهم خزاعی‌فر این بود که می‌گفت اگر این امر مسلم را بپذیریم که متن ترجمه باید تا حد امکان در تعادل با متن اصلی باشد، باید نتیجه بگیریم که خوانندهٔ متن اصلی هم باید در خواندن آن متن با همان تعقیدهای نحوی متن ترجمه مواجه شود، که البته می‌دانیم چنین نیست. مسلماً خواننده توجه دارد که منظور از این‌گونه تعقیدهای نحوی هنرنمایی‌های واژگانی و نحویِ نویسندگانی چون جویس و پروست نیست، که برخی از مترجمان در دفاع از نحو ناهموار خود خام‌اندیشانه به آن متوسل می شوند.

«فرانکلین به‌درستی می‌خواست ترجمه‌ها دقیق باشند، اما برخی از مترجمان برداشت نادرستی از «دقت» کردند، و متأسفانه سنگ بنای نادرستی برای ترجمه گذاشتند که آثار مخربش را هنوز می‌بینیم.»

مسلماً خواندن کار این شاهکارنویسان کار هرکسی نیست، اما آنهایی که بضاعتش را دارند هیچ مشکلی در خواندن این‌گونه آثار ندارند، سهل است از خواندنش غرق لذت می‌شوند. این موضوع نکتهٔ مهمی برای تمایز سبک از شبه‌سبک (نحو وارداتی) دربر دارد. سبک ممکن است پیچیده باشد اما پیچیدگی‌اش، برخلاف شبه‌سبک، حساب‌وکتاب دارد. سبک را می‌توان آموخت و فراز و فرودش را درک کرد، درحالی‌که با نحو وارداتی چنین کاری نمی‌توان کرد. سبک یادگرفتنی است؛ چراکه ریشه در بنیادهای عمیق زبان مادری دارد؛ شبه‌سبک را نمی‌توان آموخت زیرا بی‌ریشه است. نثر سبک‌دار با نثر معیار متفاوت است، اما تفاوتش قاعده‌مند است. نثر آل‌احمد نثر معمولی نیست، اما با اندکی خواندن ایجاز غیرمخلش آشکار می‌شود. این امر دربارهٔ نثر ابراهیم گلستان، میرجلال‌الدین کزازی، بهرام بیضایی، و بسیاری دیگر نیز صادق است. اگر کسی به‌جای جملهٔ معیارِ «می‌خواهم بروم مادرم را ببینم» بگوید یا بنویسد «عزم آن دارم که به دیدار کسی بروم که من از بطنش آمده‌ام،» می‌توان آن را سبک تلقی کرد اما به‌فرض، و البته با اغراق، جملهٔ «خواهم بروم مادرم را دیدار کنم» را نمی‌توان جملهٔ سبک‌دار تلقی کرد. یکی از مشکلات مترجمان ترجمهٔ جمله‌های بلند است که غالباً نمی‌توانند به‌اصطلاح آن را خوب «دربیاورند.» علت این موضوع معمولاً دنبال‌کردن کمابیش همان نظم نحوی جملهٔ زبان اصلی است. اتفاقاً، برعکس، در ترجمهٔ چنین جمله‌هایی سعی مترجم ابتدا باید بر بیرون‌نهادن آن نظم نحوی از ذهن خود و، درعوض، بازسازی *نظم نحوی دیگری* برای آن جمله باشد. کسانی که جمله‌های پاراگرافیِ *نامه*‌های پرویز دوائی را در مجلهٔ *جهان کتاب* خوانده باشند می‌دانند که

می‌شود جمله‌های بلند و درعین‌حال خوانا و بدون گرفت‌وگیر نوشت:

> شما گفتی که آن فیلم بسیار مشهور «گیلدا» را در یکی از این سینماهای پس‌کوچه‌ای پاریس دیدی (که عجب فیلمبرداری سیاه و سفید درخشانی داشت، حیف که دیگر کسی به این شیوه فیلم نمی‌سازد). اسم این فیلم بنده را برگرفت و از سر این قاره پرواز داد و برد نشاند به سینمای مرحومهٔ متروپل در خیابان لاله‌زارنو، به سال ۱۳۲۵ یا ۲۶ در کنار مادر گرامی و خواهر گرامی به تماشای این فیلم که از دیرباز ما و کل دوستداران فیلم و سینما در انتظار نمایش‌اش بودیم که اسطورهٔ خانم بازیگر اصلی‌اش (ریتا هیورث) به‌عنوان زن خانمانسوز و مردفریب و نمی‌دانم چی را این فیلم بسیار بسیار مشهور بنیاد گذاشت و ایشان شد یک بت سینمایی و مصداق بارز «معلم‌ات همه شوخی و دلبری آموخت/ جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت» که بعدها معلوم می‌شود که در زندگی واقعی دختر خیلی ساده و بی پیرایه‌ای بوده و به دور از این حرف‌ها، ولی خب اسطورهٔ سینمایی‌اش قوی‌تر بوده که مردهای مقتدر و معروف و ثروتمند را به ایشان جلب می‌کرده و به ضرب وجه و قدرت یا هرچی ایشان را به حبالهٔ نکاح درمی‌آوردند (نظیر پسر آقاخان محلاتی و چندتا آقای مشابه دیگر). همهٔ این وصلت‌ها هم بعد از مدتی نسبتاً کوتاه به جدایی ختم می‌شدند که خود این خانم در این مورد حرف جالبی دارد: «مردها با گیلدا ازدواج می‌کردند، ولی صبح درکنار من [یک زن عادی] از خواب بیدار می‌شدند!»

حال فرض کنیم مترجمی بخواهد این قطعه را به انگلیسی یا هرزبان خارجی دیگر ترجمه کند. یقیناً او نمی‌تواند برای نشان‌دادن سبک این نوشته همین نحو را به‌کار گیرد، و اگر چنین کند خواننده‌اش با نوشته‌ای سبک‌دار روبه‌رو نخواهد شد، سهل است از خواندن متنی معمولی و بدون سبک هم محروم می‌ماند. به‌عبارت دیگر، این نحو فقط در زبان فارسی عمل می‌کند. به‌طور کلی، رسیدن به سبکی تقریباً معادل فرمول مشخصی ندارد و هرمترجم ممکن است به‌شیوهٔ خاصی برای این هدف عمل کند. البته، آگاهی از تجربهٔ مترجمان دیگر مفید است. یکی از ترجمه‌هایی که تقریباً نظر عمومی برآن است که از این لحاظ خوب از کار درآمده رمان *بازماندهٔ روز* (کارنامه، ۱۳۷۵)، اثر کازوئو ایشی‌گورو، نویسندهٔ انگلیسی‌زبان ژاپنی است که زنده‌یاد نجف دریابندری آن را ترجمه کرده است. این رمان داستان سرپیشخدمت سنتی آداب‌دانی به نام آقای استیونز است که همهٔ زندگی خود را صرف خدمت به ارباب انگلیسی خود کرده و به

«سبک ممکن است پیچیده باشد اما پیچیدگی‌اش برخلاف شبه‌سبک حساب‌وکتاب دارد.»

شغل خود افتخار می‌کند. زبان و دایرهٔ واژگان او (راوی داستان) زبانی خاص است و با زبان ارباب اشرافی و معاشران او تفاوت دارد. مترجم در مقدمه می‌نویسد:

> حقیت این است که خود من هم پس از خواندن *بازماندهٔ روز* درآوردن آن را به زبان فارسی آسان نمی‌دیدم. مشکل در پیداکردن «صدایی» بود که بتواند جانشین صدای راوی داستان شود، و من به‌زودی به این نتیجه رسیدم که چیزی بسیار نزدیک به این صدا از لابه‌لای سفرنامه‌ها و خاطرات و مکاتبات دورهٔ قاجار به‌گوش می‌رسد ـــ و البته در آنچه از زبان ارباب‌ها و نوکرها و پیش‌خدمت‌های آن دوره در خاطره‌ها مانده است. همین‌که این صدا پیدا شد، روند ترجمه در عمل نه‌تنها به‌آسانی پیش رفت، بلکه باید بگویم که دنبال‌کردن آن بسیار لذت‌بخش شد.